منظوم فارسی کلام (مسودہ)

(آٹھ اوراق)

(دستیاب شدہ)

از:-

سروانند کول پریمی

قوت افزاید چو تعویذش به بندی بر ذراع

ور ز خصم دشمن چو خوانی سوره و النازعات

ور بود همراه تو آیی چو پیش پادشاه

گر ترا سوره عبس همراه باشد در سفر

کورت بر خوان بچشم از بهر تیزی نظر

بهر تیسیر الخروج از بند میخوان انفطار

بهر حفظ شی مخزون سوره المطففین

در بخوانی حاضه بهر حق دهندت زر عوض

بهر تیسیر الولادة گر نویسی انشقاق

ور نویسی گرد حایط مانه ایمن از هوام

ور بطان حق بمانی تا بوقت صبحدم

ور به بندی در گلوی معظوم ای پسر

سوره الطارق اگر خوانی زمنع الاحتلام

ور تو بر مشروب میخوانی که باشد از دوا

سوره الاعلی به پهلوی یمین حامله

بیگمان بخشد او را فرزند لطف خدای

هم ز جور پادشه ایمن بمانی در جهان

رو بگرداند ز تو هر گز نه بینی زو زیان

با قضای حاجت خود باز گردی شادمان

جز براه خیر ننماید ترا ره در جهان

هم کند دفع غشاوه هم رمد گردد نهان

دافع تب دان ز آبش گر کنی غسل ای جوان

گر بخوانی از خشاتی الارض یابی در امان

آن ز رحیق خوش که مختوم آمده است اندر قران

نافع آید بهر حفظ دابه دانی همچنان

خواندن او در دو راه اکنون کند هم در زمان

بر فراش خواب گر خوانی بروج ای نکته دان

سفر [illegible] گردن [illegible] ز آسمان

تا بوقت صبح از [illegible] بمانی در امان

[illegible] از نقصان آن ایمن بماند بیگمان

گر نویسی در مه اول ز حمل از فضل آن

هم بدرد گوش و هم رنج بواسیرش بخوان

ور بهر درد خود بنویسی او را بعد از نماز / هر که دارد در دوران بنهاده او را از آفات جهان

هم پی حفظ و صفای ذهن تعویذش بکن / دار با خود تا به بینی قدرت حق آن زمان

عکس شیر ابون بخوانی بهر الم ساکن شود / ور بخوانی بر طعام ایمن شوی از بیم آن

سورة الفجر ار بخوانی یازده بار وقت صبح / تا به صبح روز دیگر باز یابی در امان

سورة البلد ار بداری در گلوی طفل خرد / وقت زادن مادر ایمن از هوام اندر جهان

ور بپوشی جامه تجدید بنویسی بهر او / حرمت باشد به نزدیک بزرگان جهان

حاجتت گردد روا پوشی چو بهر حاجتی / مر ترا باشد قبول و هیبت و قرب شهان

سورة الشمس ار بخوانی وقت صبح و شامگاه / مر ترا بخشند توفیق و قبول جاودان

ور خوری آبش ز فضل حق شود بینا کن تو / ایمن از آفات الرجف والزجر اندر جهان

سورة الیل ار بخوانی یا نزد بلدی / هیچ مکروهی بخواب اندر نبینی بیگمان

بر ... نافع بود محموم گر آبش خورد / چون تب دایم دهد ... بنویسش گران

سالم آید گر بخوانی بهر غایب والضحی / ور پی نسیان بخوانی یاد آرد در زمان

ور پی ضیق النفس آمد الم نشرح دوا / چون دمی بر سینه در وجع الفواد آمد امان

ور نویسی و خوری آبش ترا نافع بود / از حصا و قیراز و وجع المثانه بیگمان

گر بخوانی سورة التین بر خیره طعام / دور گردد ز و ضرر برکت به بینی اندر آن

گر ترا همراه باشد در سفر سوره علق / از همه اشیاء هر دیگر یابی در امان

گر تو خواهی تا شوی صادق بقول خویشتن — بر تو باد خواندن سوره قدر قدر توان

ور بخوانی بر جبین آنکه داری دوستش — هرچه داری دوست از وی باز بینی اندر آن

جامه چون پوشی دم بر آب باره قدر — می‌بران بر جامه تا برکت ببینی اندر آن

بقیه را در گلوی صاحب یرقان ببند — یا بده آبش بخوردن تا ببیند نفع آن

همچنین بنویس و بر بندش بهر درد والم — حامله را هم ز آبش منفعتها باز دان

سوره الزلزال میخوان پیش سلطان حوی رویی را — تا ز خوفش ایمن آیی در میان خانمان

باز بگشاید خدا گنج زمین بر روی تو — گر بخوانی بیشتر اندر نماز او را چنان

[illegible]ف قران آمد از روی ثواب — بر حدیث سید مرسل شه هفت آسمان

گر تو [illegible] بهر خود والعادیات — رزق بگشاید ترا ایمنی ز فقر اندر امان

بهر تکثیر معیشت [illegible] با خود بدار — ور بخوانی روز و شب ایمن بمانی در جهان

گر بخوانی بر شقیقه یا بخوانی بر صداع — نفع بینی ور بخوانی بعد عصر ای نوجوان

بهر احفاظ دفینه هم پی دفع حمی — بار میخوان سوره العصر از برای هر دو آن

سوره الهمزه همیخوان در نماز نافله — تا فزاید مال و رزق خویش بینی اندر آن

سوره الفیل ار بخوانی بهر تسکین الریاح — یا علی الوجه عدو از هر دو مانی در امان

گر بخوانی وقت خوردن بر طعام خود قریش — آن شفای تو بود و غم الم آمد ببان

ور بخوانی [illegible] دفع سم و وجع الکلیتین — وارهی از هر دو علت ای مریض ناتوان

بیان مخلوقات

هم شود مقبول قولت هم دعایت مستجاب
ور دو صد بارش بخوانی صبحدم بعد از نماز
سوره الکوثر بگرداند ز تو شر عدو
وز پی دیدار آن سرور که بادش صد سلام
با وضو خواب ار کنی باشد طعام تو حلال
کافرون را در طلوع و در غروب آفتاب
هم ز رشک یابی سلامت هم شود الا غیب عقاب
سوره النصر ار کنی نقشش بیابی از خلاص
قدرت حق را تماشا کن بچشم اعتبار
هم در و بینی شفا و خیر بتقدیر خدای
ور بخوانی و بیابی پیش جبار عنید
سوره الاخلاص گر خوانی باخلاص الیقین
یازده باره بخوانی در مقابر چون روی
ثلث قرآن در حدیث آمد جواز روی ثواب
سوره الفلق از پی تسیر روزی خوان تمام
ور نویسی و بیابی در گلوی طفل خرد

سوره الماعون اگر خوانی بروزان و شبان
تا بصبح روز دیگر باز مانی در امان
تا بود پیش تو گرد و هیچ بینی بیگمان
شب الثانی بارش بخوان و گه صلوتش بجان
در شب آدینه در یابی ازین دولت نشان
باز خوان تا یابی از شرک و نفاق اندر امان
خواندن او در فضیلت ربع قرآن باز دان
وان رصص اندر میان سکه داری نهان
تا جهان آیند در روی فوج فوج از مایهان
سوره اللهب ار بخوانی بر سر وجع بکوان
از تو شر او شود دور ای پسر اندر زمان
بهر دو نخ لحم تو گردد حرام از فضل آن
بر شمار جمله اموات حزد او بدان
گر ترا اخلاص باید سوره اخلاص خوان
سوره الناس آمد از بهر سلامت باز دان
ایمنش دان از همه جن و انس اندر جهان

ور بخوانی هر دو را در پیش سلطان چون روی / باز گردی ایمن از شر همه سلطانیان

ور بخوانی هر دو را هم بر فراش خوابگاه / [illegible] ایمن از همه وسواس انس و جنیان

ور بخوانی هر دو را از بهر درد هر مریض / [illegible] بیدم بیند هر مریض ناتوان

من ز قرآن جز رضای حق نمیخواهم ولیکی / [illegible]ه محتاج را محتاج دانی نیکمان

هست قرآن چون شفای رحمة للعالمین / [illegible]ان دوای درد خود را زو همی خواهم نشان

گنج دیدم در میان نسخهٔ دُر النظم / ور زیادت خواهی رو ز متنش باز خوان

فارسی خواندم ز عربی نداشتم حاصلی / ورنه بر میکردم از گنج گهر این گنجدان

هرچه دانی باز گو عبد النبی حجت مبر / قول حق بهتر بود از قیل و قال دیگران

بیان مخلوقات

بیان مخلوقات

ای برادر غیر مخلوقات دیگر در جهان / آدم و جن و ملایک را تو ده جزو بدان

نه جزو از وی دان ملایک یکجزو از وی جن و انس / باز این جزو منقسم سازی تو بر ده جزو دان

نه جزو از وی جن دان یکجزو از وی آدمی / باز این جزو آدمی را ساز قسمت همچنان

منقسم میکن روان بر یکصد و بیست و پنج / صد از وی یاجوج و ماجوج است باقی دیگران

بیست و پنج از وی که باقی ماند میکن قسمتش / شش جزو از وی کافرانند در جنوب آمد عیان

شش جزو از وی کافران را باز دانی در شمال / ماند یکجزو ای برادر از فریق مومنان

باز این یکجزو شد مقسوم بر هفتاد و سه / هر همه را دعوی اسلام بر خود باز دان

باز این هفتاد و دو در راه شیطان رفته‌اند — حکم ایشان بعد مرگ آید پدید ای نکته‌دان

گر بخود بردند ایمان هم بمقدار گناه — باشد ایشان را عذاب‌ها در دوزخ در عیان

ورنه دایم بهر ایشان دان عذاب رنگ رنگ — باشد ایشان را خلودی چون خلود کافران

ماند زان هفتاد و سه یک فرقه ناجی گو زن — آنکه ایمان بر خدا دارند و بر پیغمبران

دوستدار چار یار و تابع شرع رسول — از ره اسلام و دین نا رفته بیرون یک زمان

بهر ایشان دان ریاضت جنت و حور و قصور — آنکه ایشان را بهشت است و لقای جاودان

در بیان مخلوقات

باز بشنو شرح مخلوقات رب العالمین — کاینچه در نافع بدیدم بر تو میسازم عیان

این همه اجزای انسان اول از آدم صفی — تا بانجام قیامت هست عشر جنیان

و بکهی جن و بنی آدم بدین کثرت بهم — عشر حیوانات بری باز دانی بیگمان

باز حیوانات بری با همه انسان و جن — با همه کثرت همی باشند عشر طیران

باز بشنو کین چهار اصناف بر حکم خبر — عشر حیوانات بحری آمدند اندر جهان

باز حیوانات بحری چهار اصناف صدگر — عشر املاک اراضی آمدند ای نکته‌دان

باز این شش صنف عشر ملایک بوده‌اند — آنکه بر اول فلک دارند طاعت بیکران

باز این سبع الخلایق را بحکم کردگار — عشر املاک سپهر دوم دانی همچنان

باز اندر جنب املاک سپهر سیومین — عشر میدان آنچه شد هر قوم در بالای آن

همچنین تا آسمان هفتمین میکن قیاس
عشر میدان جمله را ز افلاک کرسی بیگمان

باز میدان کانچه مسطور القلم آمد کنون
بر همه عشر ملایک یکسرادق عرش دان

عرش را میدان سرادق در عدد ششصد هزار
اینهمه در پیش او و آن قطره در بحر روان

وآن ملایک را که گرد عرش طایف بوده اند
کس شمار شان نداند جز خدای غیب دان

در بیان عظمت عرش مجید

حق تعالی عرش را زان گفت در قرآن عظیم
کابتدای آفرینش تا قیامت بازدان

راه پانصد ساله هر روزی همی گردد بلند
چار رکن اوراست متحقق بقول راویان

وندران هر رکن از یاقوت سرخ قایمه
باز دان ششصد هزار و شصت الف بالای آن

مثت آن ره بر حساب راه دنیا مختصر
حد و عد آن ز سرو از ملک یکبار خوان

باز بشنو کز بلندی جسم آن هر قایمه
چل هزار ساله راه آمد بتکرار اخوان

پس بدان در هر دو رکن عرش شصت و صد هزار
عالمی هر عالمش را باز خوان مسکن مکان

بر شمار جن و انس و مرغ و حیوان و ملک
هرچه مخلوق حق آمد در زمین و آسمان

ساکنند آنجا ملایک هر یک از بدو وجود
مغفرت از حق همی جویند بهر مومنان

قصهٔ یوسف چو دیدم چیدم از وی این گهر
بستمش چون سلک در در رشتهٔ نظم روان

در بیان اطباق فلک

وآن طبقهای فلک هفت و میان هر فلک
قدر پانصد ساله راه دانی بقول عارفان

همچنین هر آسمان دارد سطبری وجود   هم زمینها بر مثال آسمانها باز دان

چرخ اول از زمرد چرخ دوم نقره است   سیوم از یاقوت سرخ آمد بقول راویان

چارم از دُرِّ سپید و پنجمین از زر سرخ   وان ششم مخلوق از یاقوت سبز آمد بدان

هست از نور ای برادر آسمان هفتمین   گفتم از نافع بی جذب منافع بازخوان

[illegible] طبقه زمین

هفت اطباق زمین دایم قرار دوش ملک   زیر پای او زمرد پاره وانی بیکران

وه بزرگی آن زمرد پاره را بصد [illegible]   بر نهاد او را قضا بر پشت ثور از هر کران

گاو بر سنگ است آن سنگ را سطبری وجود   هست مانند طبقهای زمین و آسمان

هست سجین نام آن سنگ سیه کانجا بود   جا بهای نامهای کافران و فاجران

زیر سنگ صخره نام اوست بر قول دگر   کان مقر است از برای لشکر شیطانیان

سنگ را بر گردن ماهی بقدرت بر نهاد   پشت آن ماهی   از سنگ گران تر آن

زیر ماهی هست دریا زیر دریا هست باد   زان سبب بر باد میگویند بنیاد جهان

باد را بر قدرت خود حق همی دارد نگاه   ختم شد چون این سخن آغاز و انجام زمین

دان چهل فرسنگ جرم ماه و جرم آفتاب   شصت فرسنگ آمد از استادان نی نافع بخوان

نزد بعضی طول و عرض مهر و ماه آسمان

نزد بعضی هر دو را انگیخته دنیا بازدان

نیز در شرح مشارق گفت در نافع بدید ... شصت و صد بار از زمین آمد کلان

نزد بعضی اصل هر دو آتش است ای هوشمند ... نزد بعضی خلقت ایشان ز نور آمد عیان

باز بشنو مسئله دیگر که روی آفتاب ... هست بر بالا و پشتش سوی دنیا بیگمان

در بیان روشنی اطباق فلک و زمین

هفت اطباق زمین و هفت اطباق فلک ... هست روشن از وجود آفتاب اندر جهان

این کواکبها که می بینی بقول معتبر ... چون قنادیلند آویزان بزیر آسمان

هر یکی با سلسله از نور هست آویخته ... وین سلاسل هست در دست ملائک بیگمان

در قیامت چون فنا گردد اهل آسمان ... وان سلاسل بگسلند از دست ایشان ناگهان

چون نماند بر فلک از سلسله گردان کسی ... بر زمین ریزند لاچار این همه سیارگان

هر ستاره را بدان بر قامت کوه بزرگ ... نزد بعضی آمده هست از وسعت دنیا کلان

نزد بعضی دان معلق زیر چرخ اولین ... آنچنانکه شرح هر یک بیشتر گردد عیان

نزد بعضی دان مرکب هر یک اندر جرم چرخ ... چون نگینه در میان خاتم از نافع بخوان

باز گو عبد النبی والله اعلم بالصواب ... چون ببینی اختلاف راویان اندر میان

در بیان طول قلم

شد قلم از نور طول او هست پانصد ساله راه ... عرض او چل ساله راه آمد ز نافع بازخوان

لوح شد مخلوق از یکدانه دُرّ سفید / هر کنارا و مرصع از در و یاقوت دان
هست پهنایش بهنان شرق و غرب آفتاب / بر مثال تخته طولش از زمین تا آسمان
هست بالایش در آغوشش ملک طوق تمام / بر فراز آسمان هفتم هست آنرا مکان
جانب بالای او پیوسته با عرش عظیم / هست از یاقوت سرخ او را غلاف گرد آن

در بیان کیفیت باریدن باران

گفت آن شیخ محقق وان حکیم ترمذی / آن علی بعد از محمد خواجه تفسیر دان
زیر عرش با عظمت هست دریای عظیم / نام او بحر الحیات ای برادر باز دان
چون بوحی حق شود باران ازان دریا جدا / میرود بر چرخ دنیا آسمان بر آسمان
میکند بر کنده باد آنرا بحکم کردگار / ابر چون غربیل گردد پیش باران در زمان
ابر و باران را ملک می نهد انجا نگاه / کز برای آن زمین آید خطاب حق روان
پس ازینجا باطل آمد قول جمله فلسفه / کابر از دریا برد باران که آید در جهان

در بیان صور

صور چون شاخ سرافیل را اندر دهان / همچو نی اندر دهان نی زن آمد بیگمان
ده هزاران ساله راه است ای برادر دور او / سی هزاران ساله راه است طول بقعه [illegible]
جمله صور اندر دو دست اوست پنج انگشت بر دست / هست عالی زان بقول خاتم پیغمبران
هست شاخ او راست در روز قیامت هم یکی / آید از هر شاخ او جانها بقالبها روان

در بیان میزان

آن ترازو که پی سنجیدن اعمال راست | پله نورست و دیگر پله ظلمت در آن

پله نورش پی سنجیدن اعمال نیک | پله ظلمت پی وزن گناه مردمان

در بیان هفت دوزخ

می نویسم از کتاب حجة الاسلام زانکه | هفت دوزخ کرد حق بهر مکافات بدان

آتش آن یک بدان سوز بده تر هفتاد بار | زآتش آن دیگری کو هست بر بالای آن

اولین دوزخ جهنم دان که در گاه همه | اندرو باشند از امت گروه عاصیان

دومین دوزخ لظی بهر یهودان منتظر | سیومین حطمه نصاری را بدانی بیگمان

دوزخ چهارم سعیرست ای برادر گوش دار | آتش آن شعله زیر آمد برای صابیان

دوزخ پنجم سقر بهر مغان آتش فروز | وان ششم دوزخ جحیم آمد مکان مشرکان

هاویه را دوزخ هفتم بدان زیر همه | ساخته از بهر قارون و ز بی فرعونیان

هم هامان لعین دان آتش سوزان او | بهر مزور و منافقهای امت همچنان

خشم حق دانی تو دوزخ در وی انبها شدند | هم ز خشم حق تعالی جمله مار و کژدمان

سه هزاران سال داد او را چون ملایک سوختند | گشت قیر و تیره و تنگ از برای کافران

بهر هر فردی بد فرخ بار دانی هفت بوست | در ته هر بوست شان باشند مار و کژدمان

جنس هر کژدم بود مانند برج ای هوشمند | قامت ماران بود مانند انجا که کلان

در خبر دیدم که گردد جمله عالم سوخته / قطره از زهر دهانشان گر فتد اندر جهان

گر یکی زان جامه‌های دوزخی بیرون کشند / جمله عالم بمیرد از بوی بدش هم در زمان

حلقهٔ زنجیر دوزخ را گران دانی هنوز / وزن گر سازند با او آهن جمله جهان

کافران چون لقمه گیرند از طعام دوزخی / ساله با پنصد در گلوشان مشوش همچنان

زان جحیم و زان ضریع و تلخ و غل و سلسله / رو پناه آور بدرگاه شفیع مهربان

باش گو از صدق دل هردم وقنا ربنا / من عذاب النار تا یابی نجات از بیم جان

در بیان صراط

هفت جسر آمد صراط اندر حدیث مصطفی / سی هزاران ساله راه قنطره را باز دان

چون مرور از وی دشوارتر از تیغ تیز / زان سبب چون موی باریکش بگو انگیخته دان

باشد از بهر عبور مومنان پهن و فراخ / تیز و باریک از برای کافران و عاصیان

بگذرند از وی خلایق در خور اعمال خویش / هفت جا باشد سوال از بهرشان یکسان

کافران افتند در دوزخ هم از اول قدم / مومنان مانند بر وحسب کردار آن زمان

هم رسول حق برای مومنان تسبیح گوی / هم ملایک هر طرف دست دعا بر آسمان

گردد از بهر مسجد کشتی بروی پل صراط / بگذراند مر نمازیهای خود را در زمان

چون خلایق بر صراط آیند از بهر عبور / گردد از نقره زمین بر قدرت حق آن زمان

در بیان

از وی

از برای آنکه تا بدهد جزای بنده یکی — حق تعالی هشت جنت ساخت بهر مومنان

هست دار الخلد از نقره بهشت اولین — آن مقام مومنان عام باشد بیگمان

دومی دار المقام است از زر خوش اساس — هست آن جنت مقام اغنیای شاکران

سیومین دار السلام آمد ز یاقوتش بنا — اندرو باشد مقام صابران امتحان

چارمی دار القرار است از زمرد سبز رنگ — مستقر زاهدان و عادلان و غازیان

ای پسر جنات عدن آمد بهشت پنجمین — اصل آن جنت ز مروارید آمد باز دان

هم اماکن هم بهر غلامان باشد او — نیز از بهر کنیزان و برای

اندران وانی مقام عالمان کم عمل — حافظان را هم اقامت باز دانی اندران

وان ششم جنت که نام اوست جنات النعیم — باشد آن بهر شهیدان را و بهر موذنان

جنت الماوی است از نور آن بهشت هفتمین — کو شهیدان حقیقی راست بهر وی عیان

هم برای کاظمات هم آنکه باشد متقی — نیز بهر عافیان آمد بلفظ در عیان

جنت الفردوس دان هشتم بهشت از نور را آنکه — هست بهر انبیا و عالمان و عاملان

غرفه از نور ضیا آمد میان آن بهشت — کان مثال ابر باشد در نظر بالای آن

هم ورا خوانند محمود وسیله بهر آنکه — باشد آنجا احمد مرسل شه پیغمبران

خاک او مشک است از نقره زمین بهر بهشت — وان بنایش از زر و نقره است مشک اندر آن

زانکه مقام مومنان عام ...

دار الخلد

هست طوبی اندرو وان چارجوی از شکر　　واندرو بشکفته در هر خانه چندین بوستان

شاخ اشجارش ز مروارید بیخ از سیم خام　　وز زمرد برگ شان گفت آن شه صدر الجنان

گفت پیغمبر که در یک میوهٔ باغ بهشت　　هست لذات تمامی میوه‌های این جهان

آن همه غلمان و ولدان وآن همه حور و قصور　　هست موجود اندر آن عشرت سرای میهمان

هم نباشد بول و غایط هم نباشد احتلام　　هم نباشد فاژه و قی در بهشت جاودان

در جمال اعتدال اندر بهشت　　هیچ فرق الا شوارب بین مردان و زنان

سال عیسی قامت موسی و حسن یوسفی　　مرد و زن باشند اندر روضهٔ خلد الجنان

هر یکی باشند در جنت بهنگام جماع　　سال‌ها یا صد بر بساط کامرانی کامران

گفت پیغمبر که باشد در بهشت او طعام　　از کباب [illegible] ماهی و زنان مردمان

خلقت حور بهشت آمد چنین از چند چیز　　ز اختلاف عنبر و کافور و مشک و زعفران

تا بزانو زعفران و تا به پستان جمله مشک　　باشد از گردن ز عنبر باقی از کافور دان

موی او [illegible] ز قرنفل [illegible]　　سفید و زرد گاهی سبز گاهی زعفران

ور زند تاب او شود شرمنده ماه [illegible]　　گر بیفتد اندر این دنیا از برای امتحان

ناخن [illegible] اندر دنیا که نماید حور عین　　پیش نور او شود شرمنده مهر این جهان

تو [illegible] ایشان حله‌ها هفتاد رنگ　　ور لطافت مغز شان بنماید اندر استخوان

حسن و ظرف و خوبی و ناز و جمال و دلبری　　هیچکس را نیست چون حور بهشت اندر جهان

دار ش

در حدیث آمد مسافت قدر فرسنگ تمام | در میان منکبین هریک از حوریان
بر سر صد رش نوشته اسمی از اسماء حق | نیز نام خلق انکه هست نامزد بهر آن
در شمار حلیه اش عبد النبی خاموش باش | درمیان ذکر خوبان چیست یارد تو ان
چند گوئی شعر تر مدنایو خلخال زرش | حلقهٔ زلفش بکو ... ستان
گر قصه بر سینه حوری نوشته نام | عاقبت یابی بصد جنت ازوی کام جان

در بیان احوال قیامت

مرگ چه ... خوب است ... آدم بعد از ... | آنچه میگویم ز احوال قیامت باز دان
هست چون دنیا زراعتگاه روز آخر است | هر چه کاری ... ثمرهٔ آن عاقبت بینی همان
نیکی بودن ذخیره داں برای آخرت | تا عوض ... جنت در جهای بیکران
خیر کا فراهم بدنیا دان میکرد عوض | تا بغیر از درگه دوزخ نباشد جای آن
گفت پیغمبر که نامیدم بهر بندیان دو چیز | آن یکی قران دیگر جامش یکیک باز دان
... گویا در نصیحت نص قران عظیم | ... وش مرگ آمد ... عه باز جوان

در بیان زیارت ... قبور

چون بگورستان روی بهر زیارت هر ترا | هر قدم باشد ثواب حج و عمره ... ن
بهره زن بهر زیارت کر رود در مقبره | رخصتش ... ... خر ...
پیش بیت آنچنان منفس که در حین حیات | می نشینی پیش وی خواندم ... اندر ...

مقبره را جای عبرت دان چو آنجا بگذری / گریه کن بر حال خود چون بینی احوال [illegible]

اکل و شرب و قهقهه سوداگری و اتقاع / جمله [illegible] آمد آنجا رو بعودی [illegible]

گفت پیغمبر که اکل و شرب اندر مقبره / آید [illegible] مر طاعت هفتاد ساله را [illegible]

ای برادر چون بگورستان روی [illegible] / تا نباشی از بخیلان در زمین و آسمان

هست [illegible] باری شب چراغ افروختن / در میان مقبره هم بر سر [illegible]

همچنین در شب برات افروختن شمع و چراغ / گر بود بیرون ز عقائد [illegible]

[illegible] صدقات

ای برادر چون ثواب [illegible] جود / مستمع شو تا بسازم [illegible]

آنچه بدهی [illegible] / آن یکی را [illegible] ثواب آمد [illegible]

باز مرد [illegible] / آنچه بدهی بر مسکینان و فقیران [illegible]

وآنچه بدهی بر خویشان آن یکی را صد ثواب / مرد تو باشد [illegible]

وآن تصدقها که بدهی [illegible] / وان ثواب آن ز یک [illegible]

آن یکی را هزار و چارصد دانی ثواب / آنچه بدهی از برای عالمان و [illegible]

[illegible] طعام [illegible] تصدیق [illegible] / گوی او را فاتحه برخوان [illegible]

[illegible] در ثواب / باز دان او را ثواب آن طعام از [illegible]

هر دو جمعه [illegible] دان [illegible] فاتحه / وان طعام او را بعوض فاتحه [illegible]